

سلطه و عصیان در زبان فروغ فرخزاد

(خوانش شعر فروغ براساس رویکردهای سه‌گانه زبان و جنسیت)

گلاله هنری*

عصمت اسماعیلی**

چکیده

آنچه به‌عنوان تفاوت در زبان بین دو جنس شناخته شده است در سه رویکرد کمبود، تسلط، و تفاوت طبقه‌بندی می‌شود. امروزه، رویکرد چهارمی در حال شکل‌گیری است که جنسیت در زبان را پدیده‌ای سیال می‌داند و با به‌کارگیری آن می‌توان فرضیه‌های متفاوت تفکیک زبانی را در یک اثر هم‌زمان بررسی کرد. در این مقاله سعی بر آن بوده با در نظر گرفتن دسته‌ای از نشانه‌های کمبود و تسلط در زبان، که از خلال آرای اندیشمندان این حوزه استخراج شده است، زبان شعری فروغ فرخزاد در پنج مجموعه شعرش بررسی و براساس بسامد استفاده از ویژگی‌های هر کدام از این رویکردها فضای غالب شعر او مشخص شود. زبان فروغ فرخزاد در چهار اثر او پیوسته در حال تغییر است. شعر او را نمی‌توان کاملاً منفعل و تحت نفوذ جهان مردانه دانست. از طرفی، آثار سیطره تاریخی قدرت مردانه بر ذهن و زبان او و در نتیجه بر چهره شعرش نیز انکارناپذیر می‌نماید. از این رو، با توسل به رویکرد پویا می‌توان تغییرات زبان او را مورد ملاحظه قرار داد. بررسی‌های صورت گرفته نشان داد دو دفتر آغازین او درصد قابل ملاحظه‌ای از نشانه‌های کمبود زبانی را بازتاب می‌دهد و مجموعه عصیان نقطه عطف چرخش شاعر به سمت زبانی متفاوت و غنی‌تر است. تولدی دیگر نشانه‌هایی از تأثیر شاعر از تسلط زبان مردانه را بروز می‌دهد و مجموعه آخر او به سمت نمایش کم‌تر جنسیت شاعر پیش رفته است.

کلیدواژه‌ها: فروغ فرخزاد، زبان زنان، تسلط، کمبود، تفاوت.

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه سمنان (نویسنده مسئول)، golaleh.honari@semnan.ac.ir

** دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه سمنان، esmat.esmaeili@semnan.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۹/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۱/۱۶

۱. مقدمه

وجود ضرب‌المثل‌های بی‌شمار درباره رفتارهای متناقض زبانی دو جنس نشان می‌دهد فهم عمومی درباره زبان و جنسیت، قرن‌ها پیش از آن‌که دانشمندان و علمای زبان به آن بپردازند، نزد توده مردم آغاز شده است. غیر از ضرب‌المثل‌ها، دیگر محصولات فولکلور یک جامعه، از مثل و قصه تا ترانه و لالایی، نیز می‌تواند آینه‌ای قابل‌استناد برای نگرستن به وضعیت تنوع زبانی آن باشد. در مراجعه به بسیاری از زبان‌زدها درمی‌یابیم شرایط اجتماعی که در خلق آن‌ها دخیل بوده‌اند به‌نوعی درگیر تفاوت‌های جنسی هستند و کفه این تفاوت نیز به نفع جامعه مردسالار سنگینی می‌کند. اغلب ضرب‌المثل‌های به‌جای‌مانده با محوریت مسئله زبان به ویژگی‌های منفی زبان زنانه اشاره می‌کنند؛ ویژگی‌هایی چون پُرحرفی و بدون برنامه و هدف و نادرست صحبت کردن (Coates 2013: 9).

در دوران معاصر، پیش از آغاز موج نخست فمینیسم، توجه به تفاوت‌های زنان و مردان فزونی یافت. در نیمه دوم قرن هجدهم، کتاب‌های بسیاری درباره تفاوت‌های زن و مرد تألیف شده بود. برخی از این کتب بخشی را به تفاوت‌های زبانی اختصاص دادند که اغلب محدود به انتخاب واژگان می‌شد. در انگلستان، کتب دستور و بلاغت تدوین می‌شد و از آن‌جایی که مؤلفان آن‌ها به مکتوبات نظر داشتند و رویکردشان تجویزی بود نه توصیفی، آنچه حاصل کار از آب درآمد و تا مدت‌ها بر ذهن و زبان زنان نویسنده تحمیل شد قواعدی جنسیت‌زده بود (ibid.: 16). در واقع، در این دوره، زبان مردانه به‌عنوان معیار پذیرفته شد و پس از آن شکل‌هایی که با این معیار زاویه داشتند نادرست خوانده شدند (ibid.: 12, 16). زنان معدودی که در آن روزگار قلم به‌دست می‌گرفتند، به‌سبب بی‌مایگی نوشته‌هایشان، تمسخر می‌شدند. دلایل غیرشخصی زیادی برای سطح نازل نوشته‌های ادبی زنان وجود داشت؛ محدودیت‌های اجتماعی فرصت برخورد زنان با دنیاهای جدید را از آن‌ها می‌گرفت (فقر واژگانی)؛ آموزش محدود امکان بهره‌مندی آن‌ها را از دانش پیشینیان از میان می‌برد (استفاده نادرست از دستور زبان) و برخورد زننده مردان ادیب آن‌ها را هرچه بیش‌تر به آفرینش‌های شفاهی عقب می‌راند. باوجوداین، در سال‌های پایانی قرن بیستم مطالعه روی زبان و جنسیت و توجه به زبان زنان به‌صورت انفجاری آغاز شد (ibid.: 3). گروه‌های مختلف با انگیزه‌های متفاوت به این حوزه نزدیک شده‌اند. از آن میان، می‌توان به فمینیست‌ها، زبان‌شناسان، قوم‌شناسان، مردم‌شناسان، و نویسندگان اشاره کرد.

۲. پیشینه

در ایران زبان‌شناسان از نخستین افرادی بودند که به این مسئله پرداخته‌اند؛ البته از آن میان زبان‌شناسان اجتماعی دست بالا را دارند. تحقیقات زبان‌شناسان در این زمینه زیرشاخه‌ای به نام زبان‌شناسی جنسیت جای می‌گیرد. نگار دآوری اردکانی و عطیه عیار (۱۳۸۷) در مقاله‌ای با عنوان «کنکاشی در پژوهش‌های زبان‌شناسی جنسیت» به معرفی برخی از این تحقیق‌ها پرداخته‌اند. در سال‌های اخیر، اهل ادبیات نیز گرایش بسیاری به جنسیت و زبان در بررسی اغلب رمان زنان و گاه شعر نشان داده‌اند؛ از آن جمله‌اند تاریخ شعر زنان از آغاز تا سده هشتم هجری قمری نوشته روح‌انگیز کراچی (۱۳۹۴) و «بررسی تأثیر جنسیت بر زبان زنان شاعر معاصر» نوشته قدسیه رضوانیان و سروناز ملک (۱۳۹۲). گروه سومی که هدف‌مندتر به این مقوله پرداختند فمینیست‌ها و جامعه‌شناسان هستند. انبوه مقالاتی که با این موضوع نوشته شده شامل تاریخچه مختصری در باب مطالعات زبان و جنسیت است و اغلب از سه یا چهار منبع دست‌اول در این زمینه بهره برده‌اند که عبارت‌اند از زن، مرد، و زبان (Jennifer Coates 2004) نوشته جنیفر کواتس؛ کتاب راه‌نمای زبان و جنسیت (The Handbook of Language and Gender 2003)، مجموعه مقالات اندیشمندان به نام این حوزه به کوشش جنت هولمز و میریام میرهوف (Janet Holmes and Miriam Meyerhoff)، و زبان و جنسیت: کتاب منابع پیشرفته (Language and Gender an Advanced Resource Book 2006) نوشته جان ساندرلند (Jane Sanderland) که کتابی تماماً آموزشی است و در سه سطح آسان، متوسط، و دشوار نگاشته شده است. ارجاع به این کتاب، اغلب، در سطح ساده آن به سبب تاریخچه کاملی که از جنسیت در زبان ارائه داده صورت گرفته است؛ برای نمونه، بهزاد برکت بخش قابل توجهی از مقاله خود را، با عنوان «زنانگی نوشتار: دیباچه‌ای بر روش‌شناسی نسبت زبان و جنسیت» چاپ‌شده در مجله زبان فارسی و گویش‌های ایرانی (۱۳۹۶)، از قسمت نخست این کتاب اخذ کرده است.

۳. مروری بر رویکردهای زبان و جنسیت: کمبود، تسلط، و تفاوت

تاریخ مطالعات زبان و جنسیت به صورت رسمی با اثر اتو یسپرسون (Otto Jespersen 1860-1943)، زبان‌شناس دانمارکی، آغاز می‌شود. او در کتابی با عنوان زبان: طبیعت، گسترش، و اصلش (Language: Its Nature, Development and Origin) که در ۱۹۲۲

به چاپ رساند بخشی را به صورت مجزاً به زبان زنان اختصاص داده است. در این بخش، او پس از ذکر نمونه‌هایی از تفاوت گفتار زنان و مردان در جوامع دیگر، به تابوهای زبانی پرداخته است و به این نتیجه می‌رسد که «زبان زنان و تابو بدون تردید به هم مرتبط هستند» (Jespersen 1922: 239). یسپرسون محافظه‌کاری زنان را دلیلی بر تمایل آن‌ها به استفاده از شکل‌های کهن‌تر زبان می‌داند و براساس آن نتیجه می‌گیرد مردان در تحوّل زبان و ابداعات در آن دست بالا را دارند (ibid.: 242). او هم‌چنین شرم ذاتی زنان را، در اشاره به نقاطی از بدن یا بیان افعالی خاص، عامل استفاده آن‌ها از گروهی از لغات به اصطلاح معصوم می‌داند (ibid.: 245). در ادامه همین شرم ذاتی، او زبان زنانه را پالوده از دشنام‌های رکیک معرفی می‌کند (ibid.: 246). یسپرسون به استفاده بیش‌تر زنان از پرسش‌های تأکیدی نیز اشاره کرده است (ibid.: 247). در مورد دایره واژگان مورد استفاده زنان، او به ناتوان بودن زنان در انتخاب واژگان متنوع اشاره دارد و آن‌ها را گروهی با فقر واژگانی شدید توصیف می‌کند (ibid.: 248). براساس اطلاعاتی که او از نتایج آزمایش‌های یوزف یاسترو (Joseph Jastrow 1863-1944) می‌دهد زنان در انتخاب واژگان به موارد در دسترس خود نگاه می‌کنند و کم‌تر پیش می‌آید که واژگانی دورتر از محیط زندگی‌شان برگزینند (ibid.)^۱. یسپرسون معتقد است شیفتگی بسیار زنان به اغراق سبب استفاده بیش‌از حد آن‌ها از گروهی از قیدهای تشدیدکننده شده است.^۲ آن‌ها با این کار واژگان و جملات را از معانی معمولشان جدا و در واقع نیت خود را به آن‌ها تحمیل می‌کنند (ibid.: 249-250). هم‌چنین، از صفاتی استفاده می‌کنند که برای درک بهتر جمله باری را از دوش مخاطب بر نمی‌دارند؛ برای مثال، استفاده از صفتی چون «ملوس» به جای «زیبا» (ibid.: 249).

نقطه اشتراک آن‌چه از یسپرسون نقل شد بیان کمبودهای زنان در به‌کارگیری زبان است. علمای مبحث مطالعات و جنسیت آرای یسپرسون را به همین منظور در ذیل مدلی به‌نام کمبود (deficit) قرار می‌دهند. مدل کمبود نخستین رویکرد جدی به مسئله زبان و جنسیت به‌شمار می‌رود و اساس آن مبنای قرار دادن زبان مردان به‌عنوان زبان معیار است.

ظهور موج دوم فمینیسم از مهم‌ترین رویدادهای تأثیرگذار در مطالعات زبان و جنسیت در اواخر ۱۹۶۰ بود که در ۱۹۷۰ در بسیاری از کشورهای اروپا حالتی اعتراضی به خود گرفت (Sunderland 2006: 58). فمینیست‌های رادیکال در این زمان بسیار قدرت یافتند. یکی از مسائل موردعلاقه آن‌ها پرداختن به تبعیض‌های زبانی بود. آن‌ها بر آن بودند با پُررنگ کردن این تبعیض‌ها گوشه‌ای از ستمی را که درازای تاریخ بر زنان رفته بود نمایان سازند. از این‌رو، یکی از عرصه‌های مهم مبارزه برای آن‌ها زبان بود (مشیرزاده ۱۳۸۱: ۲۹۰).^۳

آن‌ها معتقد بودند زبان در شکل دادن و بازتولید روابط پدرسالارانه دخیل است (همان: ۲۹۱). نگاه آن‌ها به زبان که از حساسیتشان به حاکمیت پدرسالاری و سلطه مردان در جامعه نشئت می‌گرفت رویکرد دوم به زبان‌شناسی و جنسیت را شکل داد. این رویکرد، که به مدل تسلط (dominance) موسوم است، از سلطه تاریخی مردان بر ذهن و زبان زنان پرده برداشت. از دهه هفتاد، این رویکرد رویکرد غالب در پرداختن به زبان و جنسیت شد. مهم‌ترین نظریه‌پرداز رویکرد تسلط در زبان رابین تولماچ لیکاف (Robin Tolmach Lakoff 1942) است. اثر او *زبان و جایگاه زن* (1975 *Language and Women's Place*) را نقطه عطفی در مطالعات زبان و جنسیت می‌دانند. تا پیش از *زبان و جایگاه زن* آثار منتشر شده در حوزه زبان‌شناسی نشانه‌ای از زنانه یا مردانه بودن در نام خود نداشتند؛ چراکه اساساً مردانه بودن بدیهی دانسته می‌شد؛ یعنی اگر عنوان کتابی «زبان» بود، اشاره به زبان مردان عموماً شهری داشت (Coates 2013: 5). پس از چاپ این اثر افق مطالعات زبان و جنسیت گسترش یافت. نخستین بارقه‌های این اثر در ۱۹۷۳ به صورت مقاله‌ای در مجله *زبان در اجتماع* (*Language in Society*) به چاپ رسید. این مقاله در ۱۹۷۵ به صورت کتابی کامل انتشار یافت و اقبال بسیار به آن سبب شد که در ۲۰۰۴ با ویراست جدید و تکمله‌ای از جانب لیکاف به کوشش مری بوچلز (Mary Bucholtz)، همراه مقالاتی چند از محققان به نام زبان و جنسیت، توسط انتشارات راتلج تجدید چاپ شود.

محور اصلی اندیشه لیکاف در این اثر را نگاه او به مسئله «قدرت» شکل می‌دهد. به نظر می‌رسد او ناخواسته از جایگاه یک فمینیست نوشته است. در واقع، لیکاف نمی‌تواند وقتی از جنسیت زدگی، تعصب مردانه، و تجربه تبعیض در زبان سخن می‌گوید، در عین حال یک گزارش‌گر بی‌طرف نیز باشد. این امر زمانی اهمیت سمبولیک پیدا می‌کند که پیش از شروع بحث می‌فهمیم شیوه‌ای که او برای جمع‌آوری و تحلیل داده‌ها برگزیده استفاده از داده‌های شخصی است؛ یعنی داده‌های او آن چیزی است که خودش در طول زندگی شنیده یا به کار برده و، با بازاندیشی و غور در آن، به نتایجی دست یازیده است (Lakoff 2004: 40). او می‌خواهد شواهد زبانی بی‌عدالتی جنسی موجود در زبان را آشکار سازد (ibid.). لیکاف قدرت بیان را هم‌ارز با قدرت فرد در اجتماع می‌بیند و ضعف زنان در صحبت کردن را ناشی از تسلط مردان بر آن‌ها می‌داند. او در صدد است ارتباط میان زبان و تحت سلطه سیستماتیک بودن زنان را در جامعه مردسالار نشان دهد (Ballard 2016: 92-93). آنچه لیکاف در این اثر بیان کرده است در بیش‌تر موارد با اطلاعات یسپرسون در تضاد نیست، اما چرا فمینیست‌ها او را تقدیس می‌کنند و بر یسپرسون می‌تازند؟ پاسخ در چهارچوب ارائه

است. درواقع، این شیوه بیان لیکاف است که حاصل کار او را برای جنبش‌های زنان پُراهمیت می‌سازد. کتاب او در زمان درست و به بهترین شکل نوشته شده است. دבורا کمرون بیان می‌کند رویکرد تسلط در زمان بالاترین میزان خشم در جنبش زنان به وجود آمد (15: 2006 cited Sunderland). از مقدمه‌ای که لیکاف بر ویراست جدید کتابش نوشته است درمی‌یابیم او، خود، به آن لحظه جادویی واقف بوده یا دست‌کم بعدها به آن فکر کرده است. او آن لحظه را «لحظه تاریخی زبان‌شناسی و تاریخ زنان» می‌نامد (15: 2004 Lakoff). از نظر او، زبان ابزاری است برای دورنگاه‌داشتن زنان از قدرت (42: ibid.). برخی از مواردی که لیکاف به‌عنوان ویژگی‌های زبان زنانه در این اثر به آن می‌پردازد از این قرار است: زنان در توصیف رنگ‌ها دقیق‌تر از مردان عمل می‌کنند؛^۴ مثلاً در جایی که یک مرد برای توصیف لباسی آن را بنفش می‌نامد یک زن ممکن است از لفظ یاسی یا کیودفام استفاده کند (43: ibid.). ویژگی دیگر زبان زنان استفاده آن‌ها از شبه‌جمله‌ها و عبارات فاقد معناست.^۵ این عبارات در ساخت اصلی جمله نقشی ندارند، اما استفاده از آن‌ها بار عاطفی جمله را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد (44: ibid.)؛ مانند استفاده از «آه» که در شعر بسیار دیده می‌شود. لیکاف می‌گوید: زنان با استفاده از عبارات بی‌معنایی چنین سعی در تزئین سخن خود دارند. از این رو، بسیاری زبان زنانه را زبانی پالوده و عاری از الفاظ رکیک می‌دانند. یسپرسون این پالودگی زبان زنان را به شرم و حیای ذاتی آنان نسبت می‌دهد (245: 1922 Lakoff). لیکاف وجود این شرم را در سخن زنان تأیید می‌کند، اما دلیل آن را صرفاً کم‌رویی آنان نمی‌داند، بلکه با ارجاع خواننده به سازوکار قدرت در جامعه این پالودگی زبانی را ناشی از ترس از مؤاخذه شدن در گذشته و در معرض نقد قرارگرفتن در دوران معاصر می‌داند (45: 2004 Lakoff).

حساسیت زنان در استفاده از صفات و قیود به‌گونه‌ای خاص از دیگر ویژگی‌هایی است که لیکاف را نیز مانند یسپرسون کنجکاو کرده است. صفاتی که زنان استفاده می‌کنند اغلب جمله را از معنای اصلی خود منحرف می‌کند و بار عاطفی آن را به‌صورت تصاعدی زیاد می‌کند. درواقع در سخن گفتن زنان صفات و قیود برای ایجاد تشدیدهایی به‌کار برده می‌شود که یا هدفش تمرکززدایی از گوینده است یا تلطیف فضای گفتمان (47: ibid.).

مهم‌ترین ویژگی نحوی که او مطرح کرده نقش پرسش تأکیدی (tag-question) است. استفاده از پرسش تأکیدی بیش‌تر زمانی اتفاق می‌افتد که گوینده خواهان شنیدن تأیید و جواب مثبت باشد. درواقع، این حالت هنگامی که گوینده ادعایی را بیان می‌کند، ولی اعتمادبه‌نفس کافی برای اثبات آن ندارد به‌کار می‌رود (48: ibid.). در برخی موارد، پرسش

تأکیدی برای ترغیب مخاطب به شرکت در گفت‌وگو به‌کار برده می‌شود (ibid.: 49). لیکاف بیان می‌کند زنان، به‌سبب میل ذاتی‌شان به اجتناب از ورود به درگیری با مخاطب، از این گزینه بسیار استفاده می‌کنند (ibid.). شاید بتوان گفت این ویژگی بیش‌تر از ویژگی‌های دیگر انفعال زنان را در روند مکالمه آشکار می‌سازد.^۶ لیکاف پرسش تأکیدی را نیز نوعی عبارت مؤدبانه می‌داند؛ زیرا مخاطب را به پذیرش چیزی یا باور آن مجبور نمی‌کند (ibid.: 50).^۷ از دیگر موارد این نوع جملات بیان غیرمستقیم خواسته‌هاست. در واقع، زنان با بیان توأم با شک و تردید یک پیش‌نهاد یا یک خواسته احتمال پذیرش آن را بالا می‌برند و در عین حال با بیش‌تر کردن تکلف جمله سعی در مجاب‌کردن مخاطب به پذیرش درخواست خود دارند.^۸ لیکاف بر آن است دلیل ادب بسیار در بیان خواسته غیاب قدرت است و سخن زنان طوری طراحی شده است که از بیان قدرت‌مند جلوگیری کند (ibid.: 51).

بدیهی است که بیان بامدارا تا زمانی نقص تلقی می‌شود که زبان مردانه معیار قرار گرفته باشد. از نظر نگارندگان، این را می‌توان مهم‌ترین مشکل نظریه کمبود دانست؛ اگر جایگاه زبان معیار تغییر کند، به‌راحتی آنچه کمبود نامیده می‌شود دامن گروه مقابل را خواهد گرفت؛ برای نمونه، امروزه در سطح مناسبات مخصوصاً تجاری به مدل‌های مدیریت هم‌دلانه برمی‌خوریم که توسط نویسندگان کتاب‌هایی با عناوین «چگونه یک مدیر موفق باشیم» یا «چگونه تأثیرگذارتر باشیم»، و جز آن‌ها نوشته شده‌اند. جالب است بدانیم که شالوده این آثار بر مبنای زبان کم‌تر تحکیم‌آمیز و بیش‌تر هم‌دلانه زنان گذاشته شده است. در واقع، آنچه نقطه ضعف در یک گفت‌وگو برای زنان محسوب می‌شد اکنون به دلیل برتری آن‌ها تبدیل شده است. با این سنج، زبان مردانه که توانایی برقراری ارتباط مؤثر ندارد و نمی‌تواند بدون اعمال تنش و برتری‌جویی رابطه‌ای را حفظ کند زبان ضعیف تلقی خواهد شد. هلن فیشر در جنس اول به قدرت مدیریتی زنان و ناتوانی مردان در این زمینه پرداخته است (بنگرید به فیشر ۱۳۹۵: ۶۱-۶۵). او نوع تفکر خاص زنان موسوم به تفکر شبکه‌ای را معرفی می‌کند. از نظر فیشر، این طرز تفکر در آینده بازار جهانی را متحول خواهد کرد (همان: ۵۱).^۹

آنچه تاکنون از لیکاف نقل شد یک پیام مشترک داشت: ترس زنان از قضاوت شدن. ترس از قضاوت زمانی معنا دارد که گروه قضاوت‌کننده قدرت داشته باشند و برای برقراری ارتباط با آن‌ها نیاز به مدارا باشد. کتاب او سرآغازی شد برای کتاب‌هایی که به تحلیل گفت‌وگوی دو جنس می‌پرداختند. یکی از معروف‌ترین این آثار زبان مردساخته (*Man Made Language*) نوشته دیل اسپندر (Dale Spender)، فمینیست رادیکال استرالیایی، بود.

دیل اسپندر نخستین کسی است که لفظ تسلط مردانه را به شکل مستقیم در اثر خود به کار می برد. او بیان می کند گروه مسلط مردان جهان را می سازند و سلسله مراتب را تعریف می کنند و از این طریق تبعیض جنسیتی را طرح ریزی کرده اند (Spender 1987: 15, 20, 44). اگر در اثر لیکاف قدرت حرف اول را می زند، اسپندر در جای جای اثرش به نتیجه این قدرت پرداخته است. او تأثیر تسلط پدرسالاری^{۱۰} را خاموشی زنان می داند. اسپندر در تلاش است سازوکار جامعه پدرسالار و چگونگی تأثیر آن در اجتماع و نهایتاً دلیل خاموشی زنان را کشف کند. او معتقد است نفس استفاده از موارد برشمرده توسط لیکاف نیست که سخن را زنانه یا مردانه می کند، بلکه این جنس گوینده است که قضاوت درباره کلام را جهت می دهد. به بیانی دیگر، او ادعا می کند اگر برای مثال مردها از پرسش تأکیدی استفاده کنند، که اتفاقاً زیاد هم استفاده می کنند (ibid.: 9)، این ویژگی به عنوان امری طبیعی در زبان آن‌ها در نظر گرفته می شود، در حالی که اگر زنان از آن استفاده کنند، به سبب تقویت کلامشان در مقابله با کمبود تعبیر می شود (ibid.: 36).

با مطالعه زبان مردساخته درمی یابیم هم‌زمان با لیکاف دیگرانی نیز به مسئله تفاوت زبان مرد و زن نظر داشته‌اند.^{۱۱} مهم‌ترین این افراد ادوین آردنر (Edwin Ardener)، انسان‌شناس انگلیسی، بود. او در ۱۹۷۵ نظریه گروه خاموش (muted group theory) را ارائه کرد. در این نظریه، او از اصطلاح تسلط و خاموشی (dominant and muted) بهره می گیرد که بعدها در بحث تسلط مردانه بر زبان زنانه مورد استفاده اسپندر قرار گرفت و تا امروز به عنوان رویکرد تسلط پیروانی دارد (Spender 1987: 76-78). آردنر از این‌که در مطالعات مردم‌شناسی داده‌های جمع‌آوری شده نصف جمعیت مورد مطالعه را نادیده می گیرد انتقاد کرد. او معتقد بود روش‌شناسی در مطالعات مردم‌شناسی توسط مردان تعریف شده است و آن‌ها با تعریف روش‌ها معنایی که مطلوبشان است تولید می کنند و معنای تولیدشده را روی گروهی از مردان بررسی می کنند تا از صحتشان مطمئن شوند. او به همین سبب گروه مردان را در اجتماع گروه مسلط (dominant group) نام‌گذاری کرد (ibid.: 76).

رویکرد تسلط تا اوایل دهه نود رویکرد غالب در مطالعات زبان و جنسیت به‌شمار می رفت. در سال‌های پایانی قرن بیستم، با تغییرات بسیاری در جنبش‌های زنان و ظهور رویکردهای جدید در میان فمینیست‌ها مواجهیم. با تغییر نگاه بسیاری از گروه‌های فعال در حوزه زنان، نگاه به زبان و جنسیت نیز دست‌خوش تغییر شد؛ برای مثال، محققان شروع به بررسی این موضوع کردند که مفهوم جنسیت اجتماعی است یا فرهنگی؟ و فرق میان جنس (sex) (در مفهوم زیست‌شناسی) با جنسیت (gender) (در مفهوم فرهنگی) کدام است

(Coates 2013: 216). در این دوره، این نظر که جنسیت را باید به‌عنوان یک پدیده فرهنگی در نظر گرفت گسترش یافت (ibid.). سال ۱۹۹۰ سال دگرگونی تعریف جنسیت بود (ibid.: 217). دבורا کمرون، در توصیف این دگرگونی، می‌گوید: «جنسیت به‌سمت یک پیچیدگی فوق‌العاده میل کرده و یک مفهوم چندلایه غیرثابت است» (ibid.). افرادی چون جنیفر کوتس، دבורا کمرون (Deborah Cameron 1958)، و دבורا تانن (Deborah Tannen 1945) به بررسی خرده‌فرهنگ‌های مختلفی که دختران و پسران در آن می‌بالند و جامعه‌پذیر می‌شوند پرداختند. از خلال تحقیقات آن‌ها نظریه‌ای متولد شد که براساس آن زنان و مردان به فرهنگ‌های گفتمانی مختلفی تعلق دارند و در نتیجه دارای زبان مختلفی هستند (ibid.). این نظریه تفاوت (difference) نامیده می‌شود. دבורا کمرون که پیش‌تر نظریه تسلط را از قول او جنگ فمینیست‌ها خواندیم قبول تفاوت میان فرهنگ زنانه و مردانه را به لحظه جشن فمینیسم تعبیر می‌کند (Sunderland 2006: 19). او معتقد است ایدئولوژی‌های زبان و جنسیت به مکان و زمان وابسته است و در دوره‌های مختلف تاریخی تغییر می‌کند، هم‌چنین از دیگر مسائل اجتماعی، چون طبقه اجتماعی و قومیت، تأثیر می‌پذیرد. تنها چیزی که در تمام این موارد مشترک است اصل تفاوت میان زن و مرد است (Cameron 2003: 452)؛^{۱۲} تفاوتی که در این‌جا دیگر محمل برخورد خصمانه نیست. از نظر قائلان به رویکرد تفاوت، گفت‌وگو میان دو جنس نوعی ارتباط میان فرهنگ‌هاست (تانن ۱۳۹۰: ۳۶). دבורا تانن در گفت‌وگوی زن و مرد بدون درک یک‌دیگر به فرایند جداگانه جامعه‌پذیر شدن دختران و پسران می‌پردازد (همان: ۳۶-۴۲). از نظر او، چون کودکان روند جامعه‌پذیری یکسانی ندارند با اولویت‌های متفاوتی رشد می‌کنند و در نتیجه توانایی‌های مختلفی در ایجاد ارتباط دارند. دختران بیش‌تر با احساس هم‌دردی و بیان صمیمیت ارتباط خود را شکل می‌دهند و پسران درصدد ابراز برتری و یافتن موقعیت ثابت‌ترند (همان: ۵۳). از کتاب تانن برمی‌آید که او از آرای لیکاف، به‌تصریح خودش (همان: ۸)، به‌عنوان ابزار استفاده کرده است و رویکرد کلی او بیش از آن‌که زبانی باشد، روان‌کاوانه است. به‌بیانی دیگر، زبان در این اثر، فرع و اصل، کنش و ارتباط میان دو جنس است.

پیدایش این رویکرد در مطالعات زنان را می‌توان نتیجه مبارزات زنان در دهه‌های گذشته دانست که سرانجام به پذیرش آن‌ها به‌عنوان یک گروه مستقل انجامید (Coates 2013: 6). به‌نظر می‌رسد قائلان به این رویکرد می‌خواستند زبان زنانه بدون پیش‌داوری مورد‌مداقه قرار بگیرد. البته نباید فراموش کرد که رسیدن به چنین لحظه جشنی مستلزم

عبور از مسیر پُریچ و خم و دشواری بوده است. به بیانی دیگر، رشد اجتماعی و تغییر مطالبات زنان در طول زمان به شکل گیری این رویکرد منجر شد.

افزون بر مطالب گفته شده، شایان ذکر است در این دوره بیش از هر دوره دیگری مطالعات زبان و جنسیت با فمینیسم درهم تنیده شد و زبان در اندیشه آنان نقش تعیین کننده ایفا می کرد (Sunderland 2006: 27). آن‌ها جنسیت را مانند زبان یک سازه فرهنگی در نظر می گرفتند. جودیت باتلر (Judith Butler 1956) در کتاب تأثیرگذارش، *آشفستگی جنسی (Gender Trouble)*، می گوید: «جنسیت چیزی است که رخ داده و بارها و بارها تکرار می شود» (cited Coates 2013: 216). از نظر او، در تاریخ فمینیست با سوژه قرار گرفتن زن مفهومی از جنسیت به او تحمیل شده است (برای اطلاعات بیش تر بنگرید به باتلر ۱۳۸۵: ۴۵-۴۷). آن چه باتلر می خواهد در انداختن تمام پیش فرض‌ها از جنسیت است. او بر آن است جنسیت از جنس بیولوژیکی تبعیت نمی کند و معانی فرهنگی متعددی دارد (همان: ۵۲). بازتعریف مسئله جنسیت در این دوره و توجه به مسئله زبان باب جدیدی در مطالعات زبان و جنسیت گشود و آن پرداختن به زبان مکتوب زنان بود. هلن سیکسو (Hélène Cixous 1937) از نخستین متفکرانی است که با جنسی دیدن نوشتار به معنای دقیق کلمه از زنان خواست بدن خود و جنسیتشان را در نوشتن وارد کنند (سیکسو ۱۳۹۵: ۲۳). او در اثر معروف خود، *خنده مدوسا (Le Rire de la Méduse)*، به طور مشخص به نوشتار زنانه پرداخته است. این نگاه به جنسیت بر محققانی که در مورد زبان و جنسیت کار می کردند نیز تأثیر گذاشت. در واقع، در این نگاه محققان می کوشیدند مشخص کنند چگونه گویش وران از منابع زبانی در دست‌رسشان استفاده می کنند تا جنسیت خود را بیافرینند (Coates 2013: 217). آن‌ها جنسیت را نوعی از اجرا قلمداد می کردند که به مؤلفه‌های مختلفی وابسته است (ibid.: 6).

رویکردهای مختلف به مسئله زبان و جنسیت که تا این جا مطرح شد در یک ترتیب تاریخی گسترش پیدا کرده است. به وجود آمدن رویکرد جدید به منزله بلااستفاده شدن رویکرد پیشین نیست. به بیانی دیگر، این رویکردها می توانند مکمل یکدیگر باشند. بی وجه نیست که امروزه رویکرد چهارمی در تحقیقات زبان و جنسیت به کار برده می شود که در آن بنابر نیاز از رویکردهای پیشین به صورت موردی استفاده می شود. این رویکرد را پویا (dynamic) نامیده‌اند (ibid.: 5-6). صرف نظر از این که کدام رویکرد را برای مطالعه روی زبان و جنسیت برمی‌گزینیم نکته‌ای که باید پیوسته در نظر داشت این است که مسئله قدرت و امر تسلط در تمام انواع گفته شده تأثیرگذار است. حتی قائلان به تفاوت نیز منکر تسلط

ذهن و زبان مردانه بر زبان زنان نیستند. گروهی که به دنبال تعریف دوباره از جنسیت هستند نیز نوشتن را راهی برای کاستن از هجمه تسلط گروه قدرت مند قلمداد می کنند. افرادی چون سیکسو نوشتن زنانه را مبارزه‌ای برای از میان برداشتن تفاوت و محرومیت می دانند. او نوشتار زنانه را به موازات با بدن زنانه عرصه مبارزه علیه تبعیض می انگارد. سیکسو مخصوصاً شعر را به سبب نشئت گرفتن مستقیم از ناخودآگاه برای بیان زنانه مناسب می داند (سیکسو ۱۳۹۵: ۲۷). از این منظر می توان نوشتن را برای زنان نوعی مبارزه و متن را میدان آن در نظر گرفت.

۴. شعر فروغ فرخزاد

به جد می توان گفت شعر فروغ فرخزاد سرمایه‌ای برای ادبیات معاصر زنان است. تفاوت و بدیع بودن نگاه او جان تازه‌ای به شعر زنان بخشید و برای شاعران پس از خود سستی را خلق کرد. از خیل عظیم سایه‌نشینان او می توان به وسعت تأثیرگذاری اش پی برد. بدیهی است با این وصف تعداد مقالاتی که درباره شعر او نوشته شده از حوصله این مقاله بیرون است. نقطه مشترک بیش تر این نوشته‌ها اشاره کلیشه‌ای و همیشگی نویسندگان آن به خصوصیت زنانه شعر فروغ است. حال آن که از مصاحبه فروغ با ایرج گرگین که در ۱۳۴۳ ضبط شده است درمی یابیم او به تفکیک شعر یا ادبیات به زنانه و مردانه بودن اعتقاد چندانی نداشته است:

اگر شعر من این طور که شما گفتید حالت زنانه دارد این خوب خیلی طبیعی است که به علت زن بودن من است. من خوش بختانه یک زنم ولی اگر پای سنجش ارزش های هنری پیش بیاید من فکر می کنم که دیگر جنسیت نمی تواند مطرح باشد و اصلاً مطرح کردن این قضیه درست نیست؛ چون آن چیزی که مطرح است این است که آدم جنبه های مثبت وجود خودش را طوری پرورش بدهد که به یک حدی از ارزش های انسانی برسد. اصل کار آدم است. اصلاً زن و مرد مطرح نیست. اگر که یک شعر بتواند خودش را به این جا برساند دیگر اصلاً مربوط به سازنده اش نمی شود؛ مربوط به دنیا می شود و ارزش خودش را دارد ... من وقتی شعر می گویم این قدرها به این قضیه توجه ندارم اگر که چنین حالتی می آید توش خیلی ناآگاهانه است.^{۱۳}

از این چند سطر دید فروغ درباره اثر هنری را می توان دریافت. از نظر او، اصل خلق چیزی است که بتواند ارزش های انسانی را نمایش بدهد و چنان که در همین مصاحبه

می‌گوید هنرمند از محیطش تأثیر می‌پذیرد و این تأثیر می‌تواند به صورت ناخودآگاه در اثر او جا خوش کند. بدیهی است در مورد شاعر یا نویسنده زن هرچه محیط زندگی جنسیت‌زده‌تر و خود مؤلف متأثرتر باشد، ردپای این تأثیر محسوس‌تر است. مؤلف اما در این میان می‌تواند بر این جنسیت‌زدگی بشورد و متنی برای خود به وجود بیاورد که میدان مبارزه‌اش باشد. وولف در *اتاقی از آن خود* خواننده را برای بررسی نوشتار زنانه به مطالعه آثار زنان ارجاع می‌دهد (۱۳۸۴: ۱۱۹). در این مقاله به بررسی پنج اثر فروغ فرخزاد: *اسیر، دیوار، عصیان، تولدی دیگر، و ایمان بیاوریم* به آغاز فصل سرد با نظر به سه رویکرد زبان و جنسیت پرداخته می‌شود.

۱.۴/ اسیر، دیوار، و عصیان

اسیر نخستین اثر فرخزاد در هفده‌سالگی شاعر سروده شده است. شجاع‌الدین شفا در مقدمه آن به ویژگی‌هایی اشاره کرده است که نشان از تولد نوعی زبان خاص دارد: «مکتب شخصی به وجود آورده برای خودش با ویژگی‌های قدرت توصیف، شور و حرارت فراوان، تجسم بی‌پرده عواطف و احساسات و توجه خاص به جنبه جسمانی عشق» (شفا ۱۳۴۹: ۳). او اشعار فروغ را در گونه‌ای که «ادبیات شخصی» می‌خواند قرار می‌دهد (همان: ۶). از نظر شفا، احساسات وحشی موجود در شعر فروغ امتیاز اساسی آن به‌شمار می‌رود (همان: ۸).^{۱۴}

آنچه در نگاه نخست در این مجموعه توجه را به خود جلب می‌کند تمایل به کهن‌گرایی است. این کهن‌گرایی هم در واژگان و هم در نحو خود را نشان داده است (برای فهرستی از واژگان کهن شعر فروغ بنگرید به حسن‌پور آلاشتی و دلاور ۱۳۸۷: ۲۲-۲۳). برای اثبات کهن‌گرایی زبان شاعر کافی است به واژگان مرتبط با مضامین عاشقانه و رمانتیک در ادبیات کهن و فراوانی آن در *اسیر* نگاهی بیندازیم. در این مجموعه، شاعر بیش‌ازهمه به توصیف روابط عاشقانه خود پرداخته و در آن‌میان بوسیدن معشوق مقام اول را دارد. او بارها از بوسه (۳۵ بار) سخن به میان آورده است و بوسیدن معشوق را به نوشیدن شراب، که در سنت شعر فارسی سابقه‌ای طولانی دارد، تشبیه کرده است (۵ بار). جز آن، دیگر ملازمات سنتی ارتباط با معشوق در این مجموعه فراوان به چشم می‌خورد؛ واژگانی چون آغوش (۲۵ بار)، جام (۱۰ بار)، پیمانه (۶ بار)، و باده (۸ بار). توجه به واژگانی چنین در *اسیر* زمانی که بدانیم در مجموعه آخر فروغ اصلاً بوسه، جام، پیمانه، و باده به کار نرفته و

از شراب فقط یک بار یاد شده معنادار است. تشبیهات شاعر در حوزه شعر سنتی آن هم در سطح آن قرار می‌گیرد. استفاده از کلیشه‌های ادب کلاسیک نشان از محافظه‌کاری شاعر در به‌کاربردن ابداعات شعری دارد. نمونه دیگر استفاده از فعل‌هایی چون «خفتن»، «بنشستن»، «فروغ‌لطیدن»، و «فروستن»، و نیز استفاده از مخفّف‌هایی چون «ز» به جای «از»، «خمش»، «خامش»، «بیهده»، «نومید»، «بس» به جای «بسیار»، «انده»، و مواردی چنین است که به سبب تقلید از قالب‌های شعری قدما صورت گرفته است (بنگرید به همان ۲۳-۲۴).

ویژگی قابل‌تأمل دیگر در این مجموعه استفاده بسیار از نمودهای شک و تردید در زبان شاعر است. ادات بیان شک و تردید چون «گویی» (شش بار)، «اگر» (نوزده بار)، و «شاید» (پانزده بار) در مقایسه با مجموعه‌های دیگر با فراوانی بیش‌تری به‌کار گرفته شده است. هم‌چنین، در همین زمینه، شاعر شش بار از فعل نمی‌دانم استفاده کرده است. این شواهد می‌تواند نشان دهد شاعر جوان علی‌رغم صراحت بسیار و جسارت در آغازکردن راهی ناهموار از احتمال عدم پذیرش شعرش آگاه بوده و این امر در زبانش تأثیر داشته است. صرف‌نظر از تمام این موارد، در مضمون ما با شاعری محتاط روبه‌رو نیستیم. فرخزاد در مقابل نظام پدرسالار زبان می‌ایستد و تن و روی خود را نشان می‌دهد و آن را آشکارا به شعر خود پیوند می‌زند.^{۱۵} کهن‌گرایی را می‌توان به بی‌میلی شاعر به ابداع شیوه‌های بیان جدید نسبت داد و چنان‌که گفته شد، در باور یسپرسون از ویژگی‌های زبان زنان به‌شمار می‌رود. بدیهی است، غیر از بضاعت اندک ادبی شاعران زن در خلق شیوه‌های بیان جدید، نبود اعتمادبه‌نفس لازم برای ایجاد تغییر نیز حائز اهمیت است. فقر واژگانی، استفاده از صفات تہی (چون سوزنده، افسون‌گر، سوزان، فریبا، وحشت‌بار، بی‌کرانه، و...)، و استفاده از قیود تشدیدکننده (مانند نشانه کثرت «صد») از دیگر نشانه‌های رویکرد کمبود در اسیر است. ولی در مجموع آن‌چه باعث می‌شود بتوانیم اسیر را از منظر کمبود بنگریم فقر شدید زبانی آن است چه در سطح واژه چه در سطح نحو. این امر با توجه به سن شاعر، عدم دسترسی‌اش به محافل ادبی روز، و میزان تحصیلات ادبی او عجیب نمی‌نماید.

دیوار با اندکی تغییر ادامه فضای شعری است که شاعر در اسیر آغاز کرده بود، با این تفاوت که جسارت شاعرش بیش‌تر و پروای او کم‌تر شده است. صراحت کلام در این مجموعه با رویکرد کمبود منافات دارد، اما در مورد فقر زبانی هنوز با همان واژگان شعر کهن در توصیف معشوق و استفاده از افعال غیرمعمول یا همان ادبی مواجه هستیم. استفاده از ادات شک و تردید در این مجموعه به شکل معناداری کاهش داشته است؛ برای نمونه، «شاید» دو بار و «اگر» پنج بار تکرار شده است. به‌طور کلی، دایره واژگان شاعر در

دو مجموعه نخست غیر از واژگان ادبی یادشده در حوزه آن چه شاعر در پیرامون خود می دیده است قرار دارد؛ واژگان مرتبط با دنیای مادرانه و زنانه و در مرحله بعد مظاهر طبیعت (برای مثالها، بنگرید به حسن پور آلاشتی و دلاور ۱۳۸۷: ۲۶-۲۷). چنان که در بخش نخست گذشت، این محدودیت دایره واژگانی از موارد مورد نظر یسپرسون در مدل کمبود به شمار می رود.

عصیان، با آن ساختار عجیب و قطعات انتخابی ابتدایی فروغ به جای مقدمه، نوید روبه رو شدن با یک شاعر متفاوت را می دهد. عصیان را باید نقطه چرخش فروغ دانست. در این مجموعه طبع آزمایی شاعر را در قالب های جدید شاهد هستیم و همین امر گاه خطاهایی را نیز در پی داشته است؛ برای نمونه، تکرارهایی چند در این مجموعه دیده می شود، مثلاً «می نشینم خیره در چشمان تاریکی» (فرخزاد ۱۳۵۵: ۴۲) در شعر عصیان خدایی یا «این جهان خود دوزخی گردیده بس سوزان» که در شعر عصیان بندگی تکرار می شود (همان: ۲۹). در برخی موارد تعقیدهایی نیز وجود دارد، مثلاً در شعر عصیان خدا:

نیمه شب در بارگاه کبریای خویش

پنجه خشم خروشانم جهان را زیر و رو می ریخت

دست های خسته ام بعد از هزاران سال خاموشی

کوه ها را در دهان باز دریاها فرو می ریخت (همان: ۵۲).

به نظر نگارندگان شاعر به راحتی می توانست به جای هر دو فعل «می ریخت» از «می کرد» استفاده و از عبارت «جهان را زیر و رو می ریخت» نجات پیدا کند. مواردی از این دست نشان از تغییر شیوه شاعری و ناآشنایی او در وادی جدید دارد. به بیان دیگر، باید ادامه تغییر در سبک شعری فروغ را که در دیوار در شعرهایی چون «تشنه» و «دنیای سایه ها» دیده می شود در عصیان جست. بی وجه نیست که در این مجموعه با خطاهای کوچکی از شاعر مواجه شویم. با این حال، به سبب غلبه همان کهن گرایی در کلیت اثر، این مجموعه را نیز می توان متأثر از رویکرد کمبود بررسی کرد. شایان ذکر است مدل کمبود در این جا فقط برای توصیف این سه مجموعه به کار رفته است و گرنه نگارندگان با لیکاف هم عقیده اند که وجود کمبود در زبان ذاتی نیست و یکی از دلایل بروز آن، علاوه بر عوامل تاریخی چون عدم دسترسی زنان به کیفیت تحصیلی برابر، تسلط زبان مردانه است. دو دفتر آخر فروغ به شکل واضح تری این تسلط را نشان می دهند و پختگی شاعر نشانه های کمبود را در زبان او تقریباً از میان برده است.

۲.۴ تولدی دیگر

تعداد قابل ملاحظه‌ای از ویژگی‌هایی که لیکاف در رویکرد تسلط بیان کرده است در دوره دوم شعر فروغ، دوره پس از گذار از کهن‌گرایی، دیده می‌شود. برای ارائه مثال‌های روشن‌گر بخشی از آن‌ها را به تفکیک ذکر می‌کنیم.

۱. تردیدنماها، این دسته طیف مفهومی تقریباً گسترده‌ای را تشکیل می‌دهند از ادات شک و تردید چون اگر، یا، گویی، و ... تا فعل‌های استفهام چون می‌دانی و بیان پرسش‌هایی حاکی از عدم قطعیت و توأم با یأس. جمله‌هایی که با «من فکر می‌کنم» آغاز می‌شود نه «با من می‌گویم» و استفاده بسیار از قید «شاید» برای بیان ابهام و عدم قطعیت. لیکاف معتقد است این موارد که درجه قاطعیت کلام را پایین می‌آورد برای کاستن از قدرت زبان است و در زنان بیش از مردان دیده می‌شود.

شاید مرا از چشمه می‌گیرند

شاید مرا از شاخه می‌چینند

شاید مرا مثل دری بر لحظه‌های بعد می‌بندند

شاید ...

دیگر نمی‌بینم.

(فرخزاد ۱۳۴۲: ۳۱)

فروغ هجده بار از شاید در تولدی دیگر استفاده کرده است. در اغلب این موارد می‌توان جمله را بدون شاید با اطمینان بیش‌تری ادا کرد:

زندگی شاید

یک خیابان دراز است که هر روز زنی با زنبیلی از آن می‌گذرد ...

(همان: ۱۱۵)

نمونه دیگر استفاده از اگر (پنج بار) و گویی (پانزده بار) است:

گویی که حس سبز درختان بود

و چشم‌هایش تا ابدیت ادامه داشت.

(همان: ۱۰۰)

گویی که کودکی

در اولین تبسم خود پیر گشته است.

(همان: ۱۰۳)

در بیش تر موارد، شاعر پس از «گویی» اطلاعاتی را ارائه کرده که بدون استفاده از آن نیز می‌توانسته است بیان کند. به نظر می‌رسد شاعر با استفاده از آن از درجه قطعیت کلام خود کاسته است.

نمونه دیگر احساس عدم قطعیت در این سطر دیده می‌شود:

من فکر می‌کنم که تمام ستاره‌ها

به آسمان گم‌شده‌ای کوچ کرده‌اند.

(همان: ۱۰۱)

در باور لیکاف، اگر شاعر مردی این دو سطر را سروده بود، نیازی نمی‌دید «از من فکر می‌کنم» استفاده کند. به سخن دیگر، شاعر زن جملات اخباری ساده خود را با هاله‌ای از شک و تردید ارائه می‌دهد. حتی گاه برای این منظور جملات اخباری خود را به صورت سؤالی مطرح می‌کند:

این دل تنگ من و این بار نور؟

هایهوی زندگی در قعر گور؟

(همان: ۴۷)

درواقع، او قصد دارد با پی‌گرفتن این شیوه تا آن‌جا که می‌تواند آن‌چه را می‌گوید از تیررس انتقاد خارج سازد.

۲. پُرکننده‌های واژگانی چون «وه»، «آه»، و «چه»، مجموعه‌ای از اصوات و شبه‌جمله‌های سوگند و لعنت اغلب برای تزئین به‌کار برده می‌شوند و چنان‌که گفته شد، در زبان زنان بیش تر نمود دارد. به نظر می‌رسد مشخص‌ترین شاخصه آن در شعر فارسی «آه» باشد. شاعر در این مجموعه ۳۱ بار آه کشیده است. این عدد در/اسیر ۲۹، در/عصیان ۱۰، در/ایمان بیاوریم ۲، و در دیوار ۱۲ بار است. استفاده از «چه» خارج از معنای جمله و فقط به‌عنوان قیدی برای تزئین نیز در اشعار فروغ بسیار به چشم می‌خورد:

آه، چه آرام و پُرغورور گذر داشت
زندگی من چو جویبار غریبی ...

(همان: ۶۱)

۳. پرسش تأکیدی برای ایجاد ارتباط مؤثر با مخاطب و اطمینان از پذیرش از جانب او به کار می‌رود. فروغ در شعر «دیدار در شب» بارها از این ویژگی استفاده کرده است:

آیا زمان آن نرسیده است

که این دریچه باز شود باز باز باز ...؟

(همان: ۱۰۶)

به‌باور نگارندگان، در صورتی که این سطر را یک مرد می‌نوشت غیرسؤالی و با قاطعیت بیش‌تری همراه بود:

زمان آن رسیده است

که این دریچه باز شود باز باز باز.

۴. بیان غیرمستقیم. از دیگر مواردی که می‌توان آن را ویژگی شعر زنانه تحت‌تأثیر تسلط نامید استفاده از آرایه‌های ادبی برای بیان غیرمستقیم خود شاعر است. این ویژگی را می‌توان به ترس تاریخی زنان از مطرح‌شدن نسبت داد که در آرای لیکاف به این صورت بیان نشده است. او بیان غیرمستقیم خواسته را از ویژگی‌های زنانه زبان می‌داند. از آن‌جاکه حوزه فعالیت او زبان روزمره است، نگارندگان تغییر این ویژگی را در متون ادبی به‌خصوص شعر به‌صورت بیان غیرمستقیم خود تعبیر کرده‌اند که اتفاقاً در شعر فروغ از همان دفتر اول به‌وفور به چشم می‌خورد:

دختری که گونه‌هایش را

با برگ‌های شمعدانی رنگ می‌زد آه

اکنون زنی تنهاست

اکنون زنی تنهاست.

(همان: ۸)

۵. رنگ‌واژه به‌دقت در جزئیات و بیان ظرایف زبان زنانه مربوط است. فروغ نیز از رنگ‌های متنوعی چون قیری، بنفش، نقره‌ای، سیم‌گون، سیمین، زرین، طلایی، صورتی، سرخ، نیلگون، فسفری، کبود، و ... در اشعارش بهره برده است.

۶. صفات تهی به صفاتی گفته می‌شود که جنبه تزئینی آن‌ها بیش‌تر است و هدف اطلاع‌رسانی را در جمله ندارند؛ چراکه اساساً شیوه به‌کارگرفتنشان مبهم است. بدیهی است در شعر در مقایسه با متن عادی این حالت بیش‌تر به چشم می‌خورد و به‌خودی‌خود نمی‌توان آن را در این موضوع ویژگی تأثیرگذاری در نظر گرفت. برخی از مواردی که از نظر نگارندگان در این مجموعه جزو صفات تهی محسوب می‌شود به‌قرار زیر است: خشم بی‌تفاوت یک تصویر (همان: ۳۶)، عطرهاى منقلب شب (همان)، انبوه صداهای تهی (همان: ۳۸)، بهتی معصوم (همان: ۴۱)، ماه منقلب تار (همان: ۴۴)، و هر جا فروغ از صفت مشوش استفاده کرده است.

چنان‌که گذشت، در مجموعه تولدی دیگر با بسیاری از شواهد تسلط مواجه می‌شویم. شاعر جسور و بی‌پروای گذشته تبدیل به زنی شده که به‌سبب داشتن تجربه بیش‌تر، به‌نوعی محافظه‌کاری زبانی روی آورده است که به‌نظر می‌رسد چندان هم خودآگاه نباشد. شاعر با خروج از فضای ادبی سنتی و به‌محض استفاده از زبان خود با بندهای نامرئی تسلط زبانی درگیر می‌شود. باین‌که فرخزاد بی‌پروایی کلام خود را حفظ کرده است، محتوای اشعارش از نظر روحیه مبارزه‌جویی و عصیان‌گری قابل مقایسه با دفترهای نخست او نیست.

۳.۴/ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد

آخرین اثر فروغ فرخزاد که پس از مرگ شاعر به‌چاپ رسیده است به این صورت آغاز می‌شود:

و این منم

زنی تنها

در آستانه فصلی سرد.

(فرخزاد ۱۳۷۷: ۲۳)

اشاره به من در این شعر بسیار مقتدرانه است: «من راز فصل‌ها را می‌دانم» (همان: ۲۴). با توجه به آنچه گذشت، به‌نظر می‌رسد اگر در دوره‌های پیش بود، احتمالاً شاعر منظور خود را این‌گونه بیان می‌کرد: گویی راز فصل‌ها را می‌دانم. این امر نشان‌دهنده وقوف شاعر به زنانگی و بسندگی این زنانگی برای اوست. اگر پیش از این اشاره می‌کرد: «خواستم که بانگ هستی خود باشم/ اما دریغ و درد که زن بودم» در این اثر همان اول زن بودن خود را با

اقتدار فریاد زده است. به سبب ارجاعات کم تر جنسی شاعر در این اثر و اشاره‌های بسیار به مسائل اجتماعی، این مجموعه در مقایسه با شعرهای دیگر فرخزاد کم تر نشانه‌های زنانگی در خود دارد. حتی واژه‌های مربوط به جهان زنانه کم تر در این مجموعه به کار رفته است؛ برای مثال، خود واژه زن فقط سه بار استفاده شده است. گویی، انگار سایر ادات شک بسیار بسیار محدود به کار رفته‌اند. آن چه در این مجموعه بیش از هر ویژگی دیگری خود را نشان می‌دهد لحن پرسش‌گرانه شاعر است. شاعر ۳۴ جمله پرسشی دارد؛ اعم از پرسش تأکیدی و پرسش‌هایی که در سراسر این اثر حاکی از سردرگمی اوست: «چرا نگاه نکردم؟» (همان: ۳۲)، «چرا مرا همیشه در ته دریا نگاه می‌داری؟» (همان: ۲۹)، «آیا دوباره روی لیوان‌ها خواهم رقصید؟» (همان: ۳۴)، «من از کجا می‌آیم؟ که این چنین به بوی شب آغشته‌ام؟» (همان: ۳۶)، «مرا تبار خونی گل‌ها به زیستن متعهد کرده است/ تبار خونی گل‌ها می‌دانید؟»^{۱۶} (همان: ۹۵). بسیاری از پرسش‌های ذهن شاعر در این مجموعه هم‌راه با نوعی غم و افسوس است. به نظر می‌رسد به جای استفاده از واژگانی چون افسوس یا کاش شاعر از گزاره‌های سؤالی بهره گرفته است تا در آن میان به فردیت خود در تصمیم‌گیری و نتیجه عملکرد خود تأکید داشته باشد؛ مثلاً، فروغ جوان تر به جای «چرا نگاه نکردم؟» احتمالاً می‌گفت: «کاش نگاه می‌کردم». این آگاهی شاعر به فردیت خود مرحله‌ای دیگر در شعر و آگاهی او درباره نقشش در اجتماع است؛ نقشش به عنوان زن، زنی تنها. به نظر می‌رسد در این مجموعه فرخزاد به آگاهی مطلوبی از جنسیت خود رسیده است. کلام او لحن مقتدرانه‌تری یافته است با وجود این، در قاطع‌ترین حالت خود هم به جای این که بگوید: ایمان بیاورید به آغاز فصل سرد، می‌گوید: «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» و این همان هم‌دلی در زبان و شریک کردن مخاطب است که از جهان زنانه انتظار می‌رود.

۵. نتیجه‌گیری

شاعران تأثیرگذار را نمی‌توان در قالبی محدود گنجانند. از این رو، نگارندگان برای توصیف فراز و فرود شعر فروغ با توجه به رویکردهای گفته شده رویکرد پویا را که مجموعه‌ای از سه رویکرد اصلی کمبود، تسلط، و تفاوت است برگزیدند. از این منظر، سه مجموعه نخست فرخزاد را با توجه به فقر زبانی و کهن‌گرایی می‌توان از منظر رویکرد کمبود نگریند و تولیدی دیگر از آنجایی که بسیاری از ویژگی‌های رویکرد تسلط را نشان می‌دهد در این رویکرد دسته‌بندی کرد. در *ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد* با شاعری عبور کرده از جنسیت

عام مواجه هستیم که، با وجود پذیرش جنسیتش، در حال بازیابی هویت زنانه خود است. این مجموعه را به سبب نگاه متفاوت فرخزاد به جنسیت در رویکرد تفاوت قرار داده‌ایم. شایان ذکر است چنین دسته‌بندی‌ای باتوجه به سه رویکرد گفته‌شده صورت گرفته و بدیهی است در صورت تغییر مؤلفه‌های گفته‌شده با ارزش‌گذاری متفاوتی روبه‌رو خواهیم بود؛ مثلاً، اگر استفاده از شکل‌های کهن زبانی ارزش تلقی شود و نشانی از برتری زبانی باشد، در این صورت، مجموعه‌های نخست فروغ را می‌توان به سبب کهن‌گرایی نوع دیگری ارزش‌گذاری کرد یا اگر آن‌چنان که اسپندر معتقد بود پیکان ارزش‌گذاری را طور دیگری نشانه گرفت، مثلاً عدم استفاده شاعر از امکانات واژگانی زبان را نوعی پالودگی زبانی او دانست و کمبود واژگانی را نشانه هرچه طبیعی‌تر بودن زبان تلقی کرد، طبیعتاً نتیجه دیگری به دست خواهد آمد.

در پایان، می‌توان سرنوشت شعر فروغ را با نظر به رویکرد تسلط از عنوان‌هایی که برای کتاب‌هایش برگزیده است شرح داد. شاعری که در هفده‌سالگی خود را اسیر زندگی روزمره می‌یابد و برای رهایی از آن شعر می‌نویسد و می‌رود تا آن را به عنوان دل‌دار خود برگزیند ناگاه با دیوار رسوم و بایدها و نبایدها مواجه می‌شود. در مقابل این موانع تصمیم می‌گیرد عصیان کند و نخست به خالق هستی می‌تازد و بعد شورش همه‌جانبه‌ای را برای رهایی خود و هنرش آغاز می‌کند. این جنگ به تولدی دیگر در تمام شئون زندگی شاعر منجر می‌شود. شاعری جدید متولد می‌شود که جهان‌بینی‌اش، دغدغه‌هایش، و نوع نگاهش به شعر زمین تا آسمان با دختر هفده‌ساله سال ۳۱ تفاوت دارد. شاعر به تجربه درمی‌یابد تا چه حد در جبر جغرافیا و زمان اسیر است و این که آنچه از ستم مردان به زنان پیش از این گفته بود تنها بخش کم‌اهمیتی از این ظلم تاریخی را در بر می‌گیرد. فروغ، مایوس از قدمت این تسلط، جنسیت خود را می‌پذیرد و با تمام سردرگمی‌هایش می‌کوشد با بیان زندگی خود از زنان بگوید و بدون توقع از کسب نتیجه‌ای دل‌چسب پیامبر صدایشان باشد.

پی‌نوشت‌ها

۱. یوزف یاسترو، روان‌شناس آمریکایی، از ۲۵ دانشجوی دختر و پسر خواست در یک مدت‌زمان مشخص و کوتاه صد واژه را که به ذهنشان می‌رسد یادداشت کنند. پنج‌هزار لغت به دست آمد که طبیعتاً تعداد قابل توجهی از آن‌ها مشابه هم بود. موارد مشابه در میان لغات دختران بیش‌تر از پسران بود. لغات پسران بیش‌تر مربوط به حیوانات، سرزمین‌های دور، و موارد کلی بود و لغات

- موردانتخاب دختران شامل لباس، پارچه، و چیزهای فردی می‌شد (Yespersen 1922: 248-249).
- تحقیقات او در مجله *Educational Review* با عنوان "A Statistical Study of Memory and Association" در دسامبر ۱۸۹۱ به چاپ رسید.
۲. او به استفاده بیش از حد زنان از قید به شدت (*vastly*) اشاره می‌کند و مثال‌هایی می‌آورد تا نشان دهد زنان، با استفاده از آن پیش از صفات، آن‌ها را از معنای اصلی خود تهی می‌کنند (Yespersen 1922: 249-250).
۳. فمینیست‌های لیبرال منشأ این تفاوت زبانی را در زیرساخت‌های فرهنگی می‌جستند نه مانند رادیکال‌ها در قدرت غالب مردانه (Sunderland 2006: 58)، هم‌چنین، فمینیست‌های مارکسیست در طبقه اجتماعی (ibid.: 21).
۴. محمودی بختیاری و دهقانی (۱۳۹۲: ۵۴۷) از اصطلاح رنگ‌واژه برای این ویژگی استفاده کرده‌اند.
۵. به آن‌ها پُرکننده‌های واژگانی هم گفته می‌شود.
۶. در مورد پرسش تأکیدی حائز اهمیت است که تفاوت بافت نوشتار و گفتار را نیز در نظر بگیریم؛ برای مثال، اگر استفاده از این ویژگی در گفتار برای پرهیز از ایجاد درگیری صورت بگیرد، ممکن است در نوشتار به ترس از مورد قضاوت واقع شدن مربوط باشد یا تمهیدی باشد که نویسنده یا شاعر برای درگیر کردن مخاطب در بحث از آن بهره می‌گیرد.
۷. در واقع، زنان در گفت‌وگو کم‌تر به دنبال موقعیت برترند و بیش‌تر خواهان رسیدن به نوعی تفاهم دو جانبه‌اند، در صورتی‌که به قول هلن فیشر (۱۳۹۵)، بیش‌تر مردان گفت‌وگو را «راهی برای رسیدن به موقعیتی برتر می‌دانند» (فیشر ۱۳۹۵: ۶۳). مردان هم‌چنین کم‌تر سؤال می‌پرسند، زیرا پرسیدن را راهی برای ورود افراد زیر دست به قلمرو قدرت خود می‌دانند (همان).
۸. این حالت در شعر خود را به صورت بیان غیرمستقیم خود نشان می‌دهد. به بیانی دیگر، زنان هنگامی که می‌خواهند از خودشان صحبت کنند ترجیح می‌دهند این کار را به صورت غیرمستقیم و پنهان در متن انجام دهند. از طرف دیگر، ادات آرزویی چون کاش یا انگار می‌تواند برای بیان خواسته به صورت کم‌تر برجسته در متن کمک کند.
۹. به غیر از روابط کاری بسیاری دیگر از مناسبات نیز امروزه تغییر کرده است که به سبب آن زبان مردانه دیگر جواب‌گوی نیازهای خود مردان هم نیست؛ برای مثال، امروزه ازدواج کم‌تر با انگیزه‌های اقتصادی یا حفظ و پیشرفت شرایط اجتماعی صورت می‌گیرد، بلکه مردم بیش‌تر برای رهایی از تنهایی و به دست آوردن یک زندگی عاطفی تشکیل خانواده می‌دهند. داشتن مهارت‌های گفتاری برای ایجاد حس هم‌دلی و درک متقابل در این نوع زندگی طبیعتاً مؤثرتر از برتری‌جویی و یک‌رأیی خواهد بود و این ریشه بسیاری از مشکلات عاطفی مردان در دنیای مدرن است. به دیگر سخن، زبان معیار در حال تغییر است.

۱۰. دیل اسپندر از اصطلاح نظم پدرسالاری (patriarchal order) استفاده کرده است.
۱۱. افرادی چون شیلا روبرو تام (Sheila Rowbotham 1973) که بر آن بود زن‌ها برای بیان خود مجبورند از اصطلاحات مردساخته کمک بگیرند (Spender 1987: 12)؛ آن بادین (Ann Bodin 1975) از اصطلاح مردمحورانه (androcentric) برای نشان‌دادن تعصب مردانه در توضیح برخی مسائل دستوری استفاده کرد (ibid.: 14)؛ موریل شولز (Muriel Schulz 1975) از تعصب‌های برنامه‌ریزی‌شده برای جنسیت‌زده‌کردن زبان سخن گفت (ibid.: 16)؛ ژولیا استنلی (Julia Stanley 1975) فمینیستی بود که روی چهارچوب‌های مفهوم زبان کار کرد و لغات مورد استفاده زنان را لغاتی نشانه‌گذاری‌شده توسط گروه مردان می‌دانست (ibid.: 20).
۱۲. در واقع، رویکرد کمرون یا همان رویکرد تفاوت می‌خواهد بیان کند کلیشه تسلطی در رفتار مردان و زنان وجود ندارد، بلکه این قضاوت‌های ارزش‌گذارانه است که آن کلیشه‌ها را تولید می‌کند (Cameron 2003: 458).
۱۳. مصاحبه ایرج گرگین با فروغ فرخزاد در *رادیو ایران*.
۱۴. نظر شفا، به‌عنوان یکی از نخستین اظهارنظرها درباره شعر فروغ، حائز اهمیت است.
۱۵. این وجه از شعر فروغ یادآور نظرات هلن سیکسو است و البته بررسی جداگانه‌ای را می‌طلبد. به‌طور کلی، محتوای معنایی شعر فروغ ستیزنده است و بار فمینیستی فراوان دارد. این امر خود را در همان مجموعه نخست نشان می‌دهد که شاعر شعر را به‌عنوان پناه و درعین حال سلاح خود معرفی می‌کند.
۱۶. می‌توان این می‌دانید را تردیدنا نیز به‌شمار آورد.

کتاب‌نامه

- باتلر، جودیت (۱۳۸۵)، *آشفتگی جنسی*، ترجمه امین قضایی، نشر مجله شعر: <https://mypersianbooks.files.wordpress.com/2014/03/gendertrouble.pdf>
- برکت، بهزاد (۱۳۹۶)، «زنانگی نوشتار: دیباچه‌ای بر روش‌شناسی نسبت زبان و جنسیت»، *زبان فارسی و گویش‌های ایرانی*، دوره ۲، ش ۱.
- تانن، دבורا (۱۳۹۰)، *گفت‌وگویی زن و مرد بدون درک یک‌دیگر*، ترجمه ندا شادنظر و صدیقه مظلومی کلهرودی، تهران: قطره.
- حسن‌پور آلاشتی، حسین و پروانه دل‌اور (۱۳۸۷)، «نگاهی سبک‌شناختی به واژگان در زبان شعر فروغ»، *مجله علوم انسانی دانشگاه الزهراء*، س ۱۸، ش ۷۴.
- رضوانیان، قدسیه و سروناز ملک (۱۳۹۲)، «بررسی تأثیر جنسیت بر زبان زنان شاعر معاصر»، *شعرپژوهی*، س ۵، ش ۳.

- سیکسو، هلن (۱۳۹۵)، *خنده مادوسا*، ترجمه نیلوفر خسروی، مجله ملیومن، ش ۱.
- شفا، شجاع‌الدین (۱۳۴۹)، مقدمه بر *اسیر*، تهران: امیرکبیر.
- فرخزاد، فروغ (۱۳۴۲)، *تولد دیگری*، تهران: مروارید.
- فرخزاد، فروغ (۱۳۴۳)، «گفت‌وگو با ایرج گرگین»، *رادیو ایران*.
- فرخزاد، فروغ (۱۳۴۸)، *دیوار*، تهران: امیرکبیر.
- فرخزاد، فروغ (۱۳۴۹)، *اسیر*، تهران: امیرکبیر.
- فرخزاد، فروغ (۱۳۵۵)، *عصیان*، تهران: امیرکبیر.
- فرخزاد، فروغ (۱۳۷۷)، *ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد*، تهران: مروارید.
- فیشر، هلن (۱۳۹۵)، *جنس اول*، ترجمه نغمه صفاریان‌پور، تهران: نشر نو.
- کراچی، روح‌انگیز (۱۳۹۴)، *تاریخ شعر زنان از آغاز تا سد*، هشتم هجری قمری، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- محمودی بختیاری، بهروز و مریم دهقانی (۱۳۹۲)، «رابطه زبان و جنسیت در رمان معاصر فارسی: بررسی شش رمان»، *زن در فرهنگ و هنر*، زمستان، دوره ۵، ش ۴.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۱)، *از جنس تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم*، تهران: شیرازه.
- وولف، ویرجینیا (۱۳۸۴)، *اتاقی از آن خود*، ترجمه صفورا نوریخس، تهران: نیلوفر.

- Ballard, Kim (2016), *The Story of Linguistics: An Introduction to Language Study Past and Present*, Basingstoke: Palgrave Macmillan Education.
- Cameron, Deborah (2003), "Gender and Language Ideologies", *Handbook of Language and Gender*, Janet Holms and Miriam Meyerhoff (eds.), Oxford/ Melbourne: Blackwell.
- Coates, Jennifer (2013), *Women, Men, and Language*, (3rd ed.), London/ New York: Routledge.
- Lakoff, Robin (2004), *Language and Women's Place*, With the Effort by Mary Buchottz, London: Routledge.
- Spender, Dale (1987), *Man Made Language*, (2nd ed.), London/ Boston: Pandora.
- Sunderland, Yane (2006), *Language and Gender an Advanced Resource Book*, (1st ed.), London/ New York: Routledge.
- Yespersion, Otto (1922), *Language, It's Nature, Development and Origin*, (1st ed.), London: George Allen & Unwin LTD.